

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله

و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی که بود راجع به این بود که به تعبیر ایشان در بعضی از موارد مقدمات عمل یا حتی بعضی هایش مقدمات وجوبیه که وجوب نبوده اما قبل از وقت قبل از اینکه وجوب بیاید این مقدمات را باید حفظ کرد یا نگه داشت یا ایجاد کرد، در بعضی از موارد نه. البته خوب این بحث، بحث حفظ مقدمات و مسائل از این قبیل در موارد فقه خوب زیاد است نسبتا موارد زیادی در پیش داریم.

مرحوم آقای نائینی سعی کردند یک معیار و ضابطه ای برای این بحث قرار بدهند که کجا این مقدمه به اصطلاح واجب می شود و کجا واجب نمی شود، البته قبول کردند که کلمات اصحاب مضطرب است اینکه این اضطراب هست ایشان با این ترتیبشان نمی توانند اضطراب را بردارند چون اضطراب به حال خودش محفوظ است، حالا به هر حال یک مقداری شرح عبارات ایشان را عرض کنیم در همین صفحه ای ۱۹۷ مطلبی را که ایشان فرمودند یک مقدمه ای را گفتند:

اینکه اصولا قدرت در باب احکام در باب خطابات قدرت یا قدرت شرعی است یا قدرت عقلی است، اولاً عرض کردیم معروف و مشهور بین عامه ای اصولیین سنتا و شیعتا، شرایط عامه ای تکلیف را اهل سنت که چهار تا نوشتند بلوغ است و عقل است و قدرت و علم علمای شیعه به خاطر اینکه این علم مستلزم تصویب و این حرف ها می شود علم را خارج کردند شد سه تا، قدرت و بلوغ و عقل به اصطلاح به عنوان شرایط عامه.

مرحوم نائینی در این مقدمه می خواهند بفرمایند این قدرتی که جزو شرایط عامه ذکر شده همه جا جزو شرایط عامه نیست، این قدرت گاهی اوقات در لسان دلیل تصریح به آن شده، اگر در لسان دلیل تصریح به آن شده شرط خاص است به حساب شرط عام نیست، بله اگر در لسان دلیل قدرت نیامده به طور طبیعی تکلیف محدود است به قدرت به طور طبیعی.

و عرض کردیم باز قدرت را هم اینهایی که تکلیف را محدود کردند اینجا مرحوم نائینی ندارند این را ما اضافه می کنیم، باز انحاء قدرت را تصور می کنند چون قدرت گاهی اوقات خود انسان قدرت ندارد کاری انجام بدهد و نمی تواند آن کار را انجام بدهد مثلا نمی تواند وضوء بگیرد، یا مثلا نمی تواند غسل بکند، یا نمی تواند تیمم بکند یا فاقد الطهورین دیگر حالا مثلا غسل و وضوء چون در قرآن آمده نه در یک

اتفاقی اورا حبس کردند که آهنی است نه خاک هست که تیمم بکند نه آب هست وضوء بگیرد فاقد الطهورین آیا چنین انسانی چه کاری باید بکند ، هیچ نحو قدرتی ندارد .

در اینجا ایشان رحمه الله در اینجا خوب بنا بر مشهور بین اصولیین سنتا و شیعتا اینکه این جور جاها که قدرت نیست تکلیف نیست این اسمش را گذاشتند قدرت عقلی یعنی این قدرت نمی خواهد در لسان دلیل ذکر بشود عقل حکم می کند ، آن هم عرض کردیم از کلماتشان معلوم می شود که حکم عقل به لحاظ یک نکته ی سلبی است چون تکلیف عاجز قبیح است در اینجا نمی شود عاجز را تکلیف بکنیم ، این یک نوع قدرت است .

یک نوع قدرت این است که نه واقعا قدرت دارد بر هر دو طرف هم یعنی هیچ قدرتش مانعی نیست لکن در یک زمان واحد دو تکلیف به او متوجه شده است جمع بین این دو تا نمی تواند بکند ، قدرت این طوری است . یعنی قدرت بر اینکه جمع بکند مثلا وارد مسجد شد دید نجاستی هست هم بخواهد ازاله بکند هم نماز بخواند نمی شود ، ازاله با نماز نمی شود ، اینجا عاجز هست ، عاجز هست اما این عاجز تاری است به اصطلاح این عاجزی است ، ایشان قادر بر نماز هست قادر بر ازاله هست مشکل ندارد ، آنچه که اینجا پیدا شده که این هم گاهی پیدا می شود همیشه نیست ، جمع بین این دو تا شده است و طبیعتا قدرت جمع ندارد ، این به اصطلاح یک قسم دیگری است از قدرت .

آنهایی که گفتند قدرت مطلقا دخیل است امثال نائینی گفتند حتی در این جور موارد هم قدرت دخیل است یکی از بحث ها همین است یعنی بعبارة اخری اگر فرض کردیم این شخص حالا فرض امتناعا بتواند هر دو را انجام بدهد هم ازاله بکند هم نماز بخواند ، دقت کردید؟ بتواند هر دو کار را انجام بدهد ، هم ازاله بکند هم حالا ، فرض کنید فرضا ، گفت فرض محال که محال نیست ، بتواند هم ازاله بکند هم نماز بخواند آیا دو تا ثواب دارد ؟ دو تا امثال است یا نه ؟

مرحوم نائینی می گویند نه یک امثال است دو تا نیست ، آن کسانی که ، روشن شد ؟ قدرت را دخیل می دانند حتی در این جور موارد می گویند حتی اگر فرضا محالا بتواند جمع بکند چون دو تا تکلیف که ندارد ، یکی دارد ، یا ازاله است یا نماز است اهمش است ، فرض کن ازاله اهم است ، ازاله تکلیف به ازاله دارد پس این امثال امر ازاله است ، امثال امر نماز نیست ، به هر حال امثال امر نماز حساب نمی شود .

آن هایی که گفتند این قدرت دیگر دخیل نیست دقت کردید ؟ این قدرت این جوری دیگر دخیل نیست آن قدرت بر اصل تکلیف دخیل است ، این قدرت که گاهی پیدا می شود تاری است و در مواردی پیدا می شود این دخیل نیست و لذا لو فرضنا که محالا بتواند هر دو را

انجام بدهد دو تا امثال است نه یک امثال ، هم امر نماز را امثال کرده هم امر ازاله را ، آیا این دو تا امثال است اگر فرضاً عرض کردم بحث فرضی کردند که اگر توانست انجام بدهد کاری بکند که هر دو را انجام بدهد ، در اینجا گفتند که در اینجا ایشان هر دو امثال صدق می کند این قدرت عقلی شأنش این جور است طبیعت قدرت عقلی این جور است . این بحث قدرت را عرض کردم مرحوم نائینی در اینجا مطرح می کنند ، چون یکی از شرایط عامه ی تکلیف است و بحث به همین مناسبت می خواهند بکشند راجع به قدرت بر مقدمه و بعد هم قدرت بر ذی المقدمه .

ایشان بعد از اینکه می فرمایند قدرت یا شرعی است که در لسان دلیل اخذ شده یا عقلی است که حکم عقل است ، دلیل نداریم ، تکلیف عاجز قبیح است بلکه به اصطلاح مخصوصاً عرض کردیم کراراً این جور احکام در یک محیط عبد و مولی بیشتر ابتدائاً شکل گرفت مثلاً مولا به عبدش می گوید شما یک جستی بزن خودت را به طبقه ی دهم برسان با یک خیز خوب نمی تواند چنین کاری بکند این تکلیف یک تکلیف قبیحی است این را کشاندند به واقع تکلیف در باب قانون یعنی از این رابطه ی عبد و مولی به آنجا کشاندند که حالا شاید توضیحاتش می آید .

چون ایشان یک مطالبی را گفتند مقداری تا یک جایی که کافی است چون امروز و قتمان خیلی با عذر خواهی خراب شد یک مقداری کلمات ایشان را می خوانیم بررسی مطلب را فردا ان شاء الله .

آن وقت یکی از فوارق اساسی بین دو تا قدرت را در این می دانند که قدرت عقلی دخیل در ملاک نیست دخیل در خطاب است ، در ملاک دخیل نیست ، ملاک هست ، قدرت داشته باشد قدرت عقلی نباشد ، ملاکش برقرار است .

مثلاً اگر بگویند شما اهالی این محل این خیابان را اسفالت کنید چون اسفالت کردن ملاک دارد ، لکن اهالی محل پول ندارند عاجزند ، ملاک اسفالت کردن وجود دارد اما به آنها نمی گویند انجام بدهید چون نمی توانند عاجزند دقت کردید ، در قدرت عقلی دخیل در ملاک نیست ، ملاک به حال خودش محفوظ است اما در قدرت شرعی چون در لسان دلیل اخذ شده چون جانب ایجابی دارد چون در لسان دلیل اخذ شده در آنجا باید آن قدرت دخیل در ملاک هم هست .

فان كانت القدرة المعتبرة هي القدرة العقلية ، فحيث لم يكن للقدرة العقلية دخل في ملاك الحكم ،

در باب ملاک قدرت عقلی دخیل نیست ؛

وانما يكون لها دخل في حسن الخطاب ،

برای اینکه خطابش درست باشد و الا به عبارت دیگر ممکن است یک مولای ظالمی باشد حتی به امر غیر مقدور عبدش را امر کند و چون مقدور نیست انجام نمی دهد عقابش هم بکند ، ظالم است . اینکه حسن خطاب یعنی از خطابی که از حکیم صادر می شود مرادش از حسن خطاب ، یعنی انسان حکیم این کار را نمی کند ممکن است بکند آدم ظالم یا آدم جنایتکار ممکن است این کار را بکند شخص عاجز را تکلیف بکند لکن انسانی که حکیم است چنین کاری را نمی کند ؛

فلا بد من الاقتصار على المقدار الذي يحكم العقل باعتباره ،

چون نکته ، این یک نکته ، نکته ی دیگرش هم چون قدرت عقلی به این معنا مرجعش به یک نکته ی سلبی است و لذا عرض کردیم اگر شک در قدرت کرد اشتغال جاری می شود ، مثلاً شک کرد که آیا قدرت دارد وضوء بگیرد یا نه ؟ خوب برود مثلاً در بیابان یک چند متر این طرف ، آن طرف ، اگر آن روایت غلوة سهم و سهمین آن روز گفتیم غیر از سکونی هم هست ببینید به نظرم روایت منحصر به سکونی است غلوة سهم او سهمین ، پیدایش کنید .

اگر روایت غلوة سهم و سهمین درست باشد و خوب عمل اصحاب هست به آن شده است ، قبولش بکنیم به همین اندازه ای گفتند پرتاب تیر آن پرتابی که موثر بود در فرهنگ قدیم نوشتند عرض کردم اینها مشکلی که ما الان داریم یک اصطلاحاتی است که در قدیم رایج بود الان این اصطلاحات به حسب مثلاً یک تعبیر خاصی بود الان آن اصطلاحات به آن تعبیر نیست یعنی متعارف ما نیست .

فرض کنید مثلاً مد مثلاً در لغت عرب مد به معنای مد است دیگر از کشیدن است ، مثلاً اگر می خواستند بگویند در بعضی از احکام حج ، در کفارات احرام ، بله آقا ؟

یکی از حضار: پیدا شد .

آیت الله مددی : می دانم غیر از سکونی هم دارد ؟ چه کسی است ؟

یکی از حضار: حماد بن ...

یکی از حضار: خوب گفته این معنی این را نمی دهد حالا نمی دانم

آیت الله مددی : نه این تعبیر آن کان غلوة سهم

یکی از حضار: غلوتین

آیت الله مددی: غلوتین نه، ان كانت ارض رخوة غلوة سهمین این تفصیل ما بین زمین، زمینی که درش هست، تفسیر فقط روایت سکونی است تفسیر، در ذهنم بود شما آن روز گفتید من یک کمی شبهه ام شد حالا حافظه ی ما که خراب شده است اما نه تا این قدر، در ذهنم بود که این تفصیل ما بین زمین فقط در روایت سکونی آمده است که زمین را نگاه می کند زمین شل باشد یا سفت باشد فرق می کند.

یکی از حضار: این هم حضرت تعالی فرمودید ناظر بر آن نیست

آیت الله مددی: بله، بعید است ناظر باشد، به هر حال روایت، البته روایت سکونی را شاید به نظرم حتی کافی هم آورده باشد، یک اصحاب، صدوق؟ صدوق فقط آورده است؟

یکی از حضار: صدوق از صفار.

آیت الله مددی: پس در من لا یحضر نیست دیگر، در من لا یحضر از صفار نمی آورد.

یکی از حضار: تهذیب و استبصار.

آیت الله مددی: در تهذیب است؟ بله می گویم صدوق بعید است، آن که ابتدا به اسم صفار می کند تهذیب است شیخ طوسی است مرحوم شیخ صدوق از صفار زیاد حدیث نقل می کند اما ابتدا به او نمی کند اول سند نیست، کلینی هم که از ایشان نقل نمی کند.

علی ای حال من خیال می کردم کلینی هم، سند، فقط تهذیب منفردا آورده است؟

یکی از حضار: بله.

آیت الله مددی: از چه کسی آورده است؟

یکی از حضار: تهذیب ابتدا به صفار عن ابراهیم بن هاشم عن النوفلی عن

آیت الله مددی: همان سند معروف معلوم شد دیگر کمی ها هم خیلی قبول نکرده بودند، لکن بعد از این عده ای چرا فتوا دارند می گویم فتوا شاید زیاد داشته باشیم حالا تعجب است با اینکه مصدرش یکی است به معنای واقعی و خبر واحد است اما فتوایش در میان کلمات اصحاب زیاد است فکر می کنم زیاد است، اگر جواهر را نگاه کنید فتاوی را نقل می کند از مفتاح الکرامه غالبا.

علی ای حال دقت فرمودید چه می خواهم عرض کنم؟ اگر آن باشد خوب باید برود تحقیق کند فحص کند تا برسد به اینکه آب نیست

یکی از حضار: مد را می فرمودید، مد را فرمودید چیست؟

آیت الله مددی: ها داشتم کلمه‌ی مد

خوب این مد یعنی مد الیدین چون در بعضی از کفارات دارند کف من الطعام، این کف این جوری است، مد به اصطلاح دو تا کف را به هم بگیرد مد الیدین، کلمه‌ی مد. خوب این طبعاً مد بیش از یک کف است یعنی ممکن است یک کف شما گندم بریزد مثلاً بشود ۶۰ گرم اما مد که می‌کنید مثلاً می‌شود ۳۰۰ گرم، ۲۵۰ گرم.

یکی از حضار: اضافات دست را هم می‌گیرد.

آیت الله مددی: ها اضافات هم دارد.

کلمه، کلمه‌ی مد الیدین است مد به معنای مد الیدین، اما این به این معنا نیست که هر کسی بنشینید دستش را حساب بکند ببیند چقدر گندم می‌گیرد، دقت می‌کنید؟ کلمه یک لفظی است که عمومیت دارد، اما در آن زمان یک وضع معینی مراد بوده است دقت می‌کنید؟ و چهار تا مد مثلاً یک ساع می‌شده است اینها وزن معینی به اصطلاح و ۶۰ تا ساع یک وسق یا وسق می‌شده است. اینها را حساب می‌کردند روی حساب معینی بود و یکی هم از اسباب اختلاف در فقه فی ما بعد همین شد یکی از اسباب اختلاف و این اختلاف در فقه ما نیست ها اشتباه نکنید در فقه عامه هم هست.

مثلاً اینکه وسق که مثلاً زکات که در پنج وسق است و وسق در حقیقت چند کیلو است مثلاً؟ به لحاظ کیلو مثلاً چند کیلو است که مجموعش که نصاب می‌شود که خمسة وسوق می‌شود نصاب الان بین ما و عامه فرقی زیاد است ما الان تقریباً هشتصد و خورده‌ای کیلو است.

یکی از حضار: این ستون ساعا و ساعا

آیت الله مددی: اربعة

یکی از حضار: و المد ماتان و اثنان و تسعون درهمان و نصف

آیت الله مددی: عرض کردم اینها را شرح دادیم حالا نمی‌خواهم وارد این شرح بشوم.

الان همین مقداری که به عنوان به اصطلاح زکات همین مد به اصطلاح همین مدی که الان محل کلام است من در کلمات بعضی از عامه‌ی معاصرین دیدم ۵۲۰ گرم گرفتند مد را ۵۲۰ گرم گرفتند ، در صورتی که در عبارات فقهای ما معاصرین ما ۷۵۰ گرم ، من خودم حساب کردم ۷۱۰ گرم حالا ۷۵۰ گرم خوب فرقی زیاد است ، این فرقی زیاد است ، بین ۵۲۰ تا ۷۱۰ یا ۷۵۰ گرم ، آن وقت می‌رود روی زکات نصاب آنجا فرقی دیده می‌شود ، چون آنجا هر وسقی یا وسقی به اصطلاح هر چهار مدی یک ساع بود البته ما تقریباً در آن زمان قدیم مرادف این کلمه‌ی مد را سیر داشتیم ، آقایان الان شاید یادشان نباشد دیگر الان در بازار سیر نمی‌گویند دیگر رفت ، بله آقا ؟

یکی از حضار : در عطاری‌ها می‌گویند

آیت الله مددی : می‌گویند هنوز ؟

یکی از حضار : نه یک معنای دیگری دارد .

آیت الله مددی : خوب آن ، تصادفاً حالا نمی‌خواستیم وارد بشویم لفظ سیر اصلاً هندی است ، یک لفظش عربی است یکی هندی است لفظ سیر اساساً هندی است ۷۴ گرم و خورده‌ای ، ۷۵ گرم مشهور شده است و به اصطلاح ۴ سیر می‌شده یک من ، دقت می‌کنید ؟ یعنی به اصطلاح بیخشید ، ۷۵ گرم بله آقا ؟

یکی از حضار : هر ۴۰ تا می‌شد یک سه کیلو

آیت الله مددی : هر ۴۰ سیر می‌شود یک من ، هر ۴ مد هم تقریباً می‌شود یک من ، ساع تقریباً مساوی با من است ، من هم برای ایرانی‌ها نیست ، کلمه من ، بین من و بین سیر یک چیزی در حدود مثلاً ۲۵ گرم فاصله دارد یا ۲۵۰ گرم چیزی در این حدود من حساب کردم محاسباتش را کردم آن بحث‌ها را ندارد .

غرضم به اینکه این سر اختلاف این بود یک لفظ مد را نظر می‌گیرند ، ما یکی از کارهایی که شما شاید تعجب بکنید در تاریخ عده‌ی زیادی از خلفا را نوشتند که وزن درهم و دینار را تعیین کردند دقیقاً ، دائماً تعیین می‌کردند ، چون می‌دانید درهم و دینار پول در دست است عرق می‌کند فلان ، صاف می‌شود ، فلان می‌شود کم و زیاد می‌شود به چندین خلیفه داریم که باز دار الضرب را مثلاً می‌گفتند ضرب ایشان دقیق تر از ضرب دیگری است .

می آمدند بخوایم ریزه کاری هایش را بگویم برای شما تعجب آور است البته ریزه کاری هایی که در دنیای اسلام شده که نقل شده یک مقدار زیادش هم از یونان و اینها باز قابل قیاس با ریزه کاری هایی که در هند داریم ما نیست ، من نمی خواهم وارد شرح این مطلب بشوم من می خواستم این را دقت بکنید .

مثلا شبر ، شبر یعنی وجب خوب شما بنشینید وجبتان را حساب بکنید این ولو مد یعنی مد الیدین یعنی ۷۵۰ گرم ، ۴ مدش می شود یک من ، آنجا ۴۰ سیر می شود یک من ، دقت می کنید ؟ متقارب هستند با هم این سیر یک لفظ هندی است نوشته شد در کتب من نمی خواهم وارد بحثش بشوم ، علی ای حال یعنی تحقیقات خاصی دارد این قسمت حالا و این یک مشکل اساسی که دارد ضبطش خیلی مشکل است یعنی بخوایم به یک نتیجه ی واحد برسیم چون اینها در طی تاریخ مثلا مد بیشتر هم وزن بوده توضیح دادیم هم یک پیمانانه ای بوده است .

فرض کنید با چوب یک جعبه ی این قدری می ساختند من باب مثال این را پر از گندم می کردند ۷۵۰ گرم گندم می شد ، خوب جعبه است دیگر وقتی می سازند کم و زیاد می شود دیگر دو سانت کم می شود یک سانت زیاد می شود دقت کردید چه شد ؟ این اختلاف سرش این است ، لفظ شبر همینطور است شبر را به معنای وجب نگیرد شبر در اصطلاح مساحت معینی است مقدار معینی است ، متر از معینی است این یک مشکلی است که ما داریم یعنی اصولا در مسائل ما پیش آمده است .

فلا بد من الاقتصار على المقدار الذي يحكم العقل باعتباره ، ومعلوم : ان مناط حكم العقل باعتبار القدرة انما هو قبح تكليف العاجز، این را ان شاء الله توضیح می دهیم که ایشان مناط را قبح تکلیف عاجز می داند ممکن است ما الان مناط را اصلا حسن تکلیف بدانیم نه قبح تکلیف عاجز توضیحش شاید فردا ان شاء الله

وهذا انما يكون إذا كان الشخص عاجزا بنفسه وبذاته ، بحيث لا يكون له إلى الفعل سبيل كالطيران في الهواء فان التكليف بمثل هذا قبيح على المولى كما يقبح العقاب منه عليه .

بحث عقاب را پی کشیدن بحث کلامی است مناسب نبود در اصول بحث عقاب پیش بکشند ، اصلا عقاب بحث کلامی است دقت کردید ؟ و این نکته ای که ایشان دارد البته نائینی که قائل هست ممکن بود اگر چون نائینی قائل است اگر قائل نبود دیدیم آن موارد اجتماع امر و نهی را می خواهد بگوید خارج است آنجا اشکال ندارد ، چون آنجا هم عجز هست لکن عجزش از جمع است نه از خود عمل ، هم ازاله را می تواند انجام بدهد هم نماز را جمع نمی تواند بکند .

لذا این بحث را نائینی دارد که اگر فرض کنیم محالاً جمع کرد باز یک امثال است چون یک تکلیف داشته است یعنی قدرت را در ایشان اینقدر دخیل می‌داند حتی در اینجایی که برای خود شخص است اصلاً ربطی به نفسه و بذاته ندارد ؛

وَأَمَّا إِذَا لَمْ يَكُن الشَّخْصُ عَاجِزًا بِنَفْسِهِ وَبِذَاتِهِ ، بَلْ هُوَ عَاجِزٌ نَفْسُهُ بِسُوءِ اخْتِيَارِهِ وَسَلْبِ عَنْهُ الْقُدْرَةِ ،

دیگر این را هم تند بخوانیم رد بشویم ، اما اگر خودش ، خودش را عاجز کرد ؛

ففي مثل هذا لا يحكم العقل بقبح عقابه ،

چون خودش انجام داد ، این یک قاعده‌ای بود عرض کردم من خدمتتان روح مطلب این است که بعضی از مسائل بود که در کلام مطرح بود اینها کم کم در اصول آمد و بعضی از آقایان اصولی‌ها روی طبیعت سادگی که همه دارند خیال کردند یک قاعده‌ای است مثلاً آن قاعده این بود الامتناع بالاخیار لا ینافی الاختیار ، الامتناع بالاخیار ، یعنی اگر یک کاری شما خودتان کاری کردید که الان ممتنع است ، شما می‌توانستید وضوء بگیرید ، می‌توانستید تیمم بکنید ، عمدا رفتید در یک اتاق در اتفاقی مثلاً که آهنی درش را بستید کلیدش را انداختید پایین گم شد کسی هم بلد نیست خودتان این کار را انجام دادید این لا ینافی الاختیار یعنی امر اختیاری شماست این بحث ، بحث

و لذا این از قدیم آمد اما این نه روایت است نه آیه است چیزی نیست ، نه خیال کنید آیه‌ای است یا روایتی است الامتناع بالاخیار لا ینافی الاختیار ، بعد اصل مطلب این جور بود بعد آمدند عده‌ای نق زدند گفتند آقا لا ینافی الاختیار عقاباً ، یعنی اگر خودش این کار را کرد عقاب می‌شود ولو می‌گوید الان دیگر قادر نیستم اما عقاب می‌شود ، اما خطاب نمی‌شود ، عده‌ای از آقایان اصولی‌ها آمدند گفتند عقاباً و خطاباً ، خطاب هم می‌شود عقاب هم می‌شود خوب طبیعتاً قول سومی هم نه عقاب نه خطاب ، هیچ کدام اصلاً ما عکس قول اول نداریم .

وان قبح تکلیفه بعد عجزه ، ولا ملازمة بين قبح التكليف وقبح العقاب ،

طرح مساله‌ی عقاب مساله‌ی کلامی است و مناسب نیست ، خوب طبعاً ببینید این جور بحث‌ها که مرحوم نائینی می‌کند یک عده از آقایان که بعد مثلاً زمان ما آمدند بعد از نائینی می‌روند این مساله را در کتب کلامی قال فلان ، قال فلان خوب فایده‌ای ندارد برگشتن به کتب کلامی و بحث کردن در این مساله فایده ندارد ، اصلاً مساله مساله‌ی کلامی نیست مساله‌ی اصولی است و باید بحث اصولی راجع به آن بشود و آن بحث خطاب هم حساب خاص خودش را دارد .

فان قبح التكليف لمن عجز نفسه انما هو لمكان لغوية التكليف حيث لا يصلح ان يكون التكليف محركا وباعثا نحو الفعل ،

عرض کردیم اینها عقیده‌شان این است که یک غرض اقصی داریم، غرض ادنی، غرض ادنی این است که این تکلیف محرک شماست شما نمی‌خواستید آب بیاورید من به شما می‌گویم آقا برو آب بیاور، یک غرض اقصی داریم آب آورده می‌شود اینها غالبا عقیده‌شان این بود که تکلیفمان آن غرض ادنی ببینید دقت کردید، باعث و محرک اشاره به غرض ادنی است دقت کردید؟ اما اگر خود عمل مراد باشد اشاره به غرض اقصی است.

یکی از حضار: می‌گویم شاید اوامر امتحانیه است

آیت الله مددی: لذا اوامر امتحانیه هم قبول می‌کردند.

وهذا بخلاف العقاب فإنه لا يقبح عقابه بعد ما كان الامتناع بسوء اختياره. وهذا معنى ما يقال:

عرض کردم این ما يقال که مرحوم نائینی فرمودند مبنای ایشان است؛

ان الامتناع بالاختيار لا ينافي الاختيار،

این اصل کلام این طوری بود بعد برداشتند درش تفصیل قائل شدند؛

فإنه انما لا ينافيه عقابا لا خطابا،

روشن شد؟ عقاب می‌شود بشود چون خودش این کار را مقدمتا، اما خطاب نه، چون به هر حال آدم امتناع دارد؛

خلافا للمحكى عن أبي هاشم،

حالا ابی هاشم پدر یا پسر حالا فرقی نمی‌کند فراموشمان شد، این پدر و پسر از بزرگان و موسسین تفکر اعتزالیه هستند؛

حيث قال: انه لا ينافيه لا خطابا ولا عقابا،

به هر حال فعلا لا ينافي هم خطاب هست ولو قدرت ندارد خطاب هم هست عقاب هم هست. مرحوم نائینی می‌خواهد بگوید بابا

حالا امتناع دارد دیگر منکرش نیست، خطاب معنا ندارد. آن می‌گوید خوب بالاخره خودش این کار را کرد چون خودش این کار را کرد

خطاب به جای خودش محفوظ است، البته ایشان این جور گفته احتمال دارد که ایشان آن به اصطلاح قدرتی را که دخیل در خطاب است

اقسامش را فرق گذاشته است دقت کردید چه می خواهیم بگویم؟ مثل همین اجتماع چون گفتیم اقسام قدرت که دخیل در خطاب باشد فرق می کند، یک دفعه قدرت بر ذات عمل است، یک دفعه

ایشان می خواهد بگوید این نحوه ی قدرت در اینجا تاثیر در خطاب ندارد خطاب محفوظ است شاید نظر ابو هاشم بر این باشد من عبارت ایشان ندیدم یعنی در کتب اهل سنت هم پیگیری نکردم دقیقا نمی دانیم ایشان چه می گوید؛

وسیأتی ضعفه فی بعض المباحث

این تکرار می شود این مطلب الآتیه انشاء الله تعالی .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين